

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکدفعه یک جایی بودیم دیدم که یک برنامه‌ای هست یک بنده خدایی را نشان می‌دهند و دکور مرتب کرده این طرفش یک کامپیوتر و حالا دیگر بغل کامپیوتر بودن شده پُز و لابد یک پرچم آن طرف از این چیزها دیگر از این مسائل که خودتان هم بهتر می‌دانید آن وقت در کنار این قضیه یک صحبت‌هایی هم مطرح می‌شود در کنار این حواشی و بلکه متون یک حواشی مطرح می‌شود اینها متن است خب هر چه بزرگتر هم باشد این کامپیوترها بزرگ قشنگ این قدری یک میز و حاج آقا هم وسط و این طرف هم مسائل دیگر و بعد آن وقت حالا بیایم ببینیم که چه مسائلی می‌خواهد گفته بشود داشتیم نگاه می‌کردم دیدم ایشان دعوت می‌فرمایند به عدالت و به امنیت به امنیت و عدالت و اعتدال و حفظ حقوق دیگران و یادم افتاد یک قضیه ای از همین بنده خدا که یکروز می‌خواستیم برویم جایی رفتیم که سوار طیاره بشویم آمدند گفتند که آقا باطل شده ما رفتیم یک گوشه ایستادیم دیگر شلوغ شد این باطل شدن که یک اصل اولی است حالا اگر راه بیافتد یک مطلبی باطل شدن که مهم نیست بعد در این موقع گفتند که یک طیاره دیگر یک چندتایی جا دارد که ببرد چند نفری جا دارد طبعاً افراد بایستند طبق همان صف و نوبتی که دادند حق تقدم با آنها است دیگر هر کسی زودتر آمده ما هم که همیشه آخر همه می‌آییم گفتیم که به ما اصلاً برویم بنشینیم برای خودمان ما نفرهای آخر بودیم ما هم کنار ایستاده بودیم قاعده‌اش هم همین است بالاخره باید طبق نوبت باشد البته اینجا باید پیرمردها رعایت بشوند دیگر سر و صدا شد یکی می‌گفت من فردا باید بروم خارج از کشور نمی‌دانم باید چی بکنم باید بروم و یکی می‌گفت مریض دارم و علل و

آلام و محاذیر شروع شد هر کسی محاذیر برای خودش آورد و یکی می گفت یکی گفت نمی دانم عیالم چه می شود و خیلی ها عیالاتشان به مشکل می افتد آن را بایستی چه کار کرد خلاصه هر کسی چیزی می گفت یک پیرمردی بنده خدا از عقب آمد جلو گفت آقا من پدر شهیدم پدر شهید هستم آن گفت آقا پدر شهید هستی روی چشم ما ولی خب این بالاخره روی حساب و کتاب است روی چشممان بنده خدا شخص مؤدبی بود ما برای خودمان هم برنامه ای داریم طبق اولویت باید باشد خلاصه در همین جا یکدفعه دیدم همین آقا که کامپیوتر این قدری کنار و تشکیلات هم این طرف و دعوت به عدالت و انصاف می فرمودند ایشان جزو اواخر کسانی بود که آمده بود مثل ما تقریباً بالاخره خب ما آقایان همیشه آخر هستیم اول برای مردم است مردم عوام اینها ولی بنده و امثال بنده همیشه آخر باید بیاییم یک مقداری هم مردم را معطل کنیم اینها جزء شعائر است دیگر این آقا می خواست شعائر را حفظ کند آخر سر برود ولی خب این بلیطش را حالا یک بنده خدای دیگری گرفته بود از همین افراد معروف و مشهور هستند این بلیط را او گرفته بود آمده بود جلوی جمعیت می گفت آقا این بلیط من از فلان جا صادر شده است گفت آقا از هر جا که صادر شده است بایستی که نظام را رعایت کنی از نظر ما فرق نمی کند از نظر ما همه باید سوار شوند و ایشان رها نمی کرد ایشان چند دقیقه همین طور با آنها بحث می کرد که باید مرا در اولویت بگذارید چون بلیط من توسط فلان شخص صادر شده است نگاهش می کردم این آقا را که داشت مردم را امر به عدالت می کرد گفتم با خودم الان آنهایی که این را دیدند یعنی چند دقیقه هم ایستاد دیگر نه این که بگویند و بروند چند دقیقه هم ایستاد حدود پنج و شش دقیقه ول هم نمی کرد به او می گفت: عزیز من این بلیط شما مثل سایر افراد دیگر حالا این منبعش و مبدأش از هر جا بوده برای ما فرق

نمی‌کند خب راست می‌گوید در این موقع چشمش افتاد به من دید من کنار ایستادم گفت که آقا حضرتعالی تشریف بیاورید ببینم گفتم آقا جان اگر قرار به عدالت هست من نفرهای آخر هستم و هیچ عجله‌ای هم در رفتن ندارم نه خارج از کشور می‌خواهم بروم و نه عیالم منتظر است آخر صف هستم همه را که دادی نوبت ما هم اینجا ایستادم اتفاقاً با دو ساعت تأخیر همه رفتند یعنی دو سه تا پرواز بود و اول نرفتم گفتم آقا انصاف نیست این همه ایستادند حالا من با خودم آن موقع فکر می‌کردم این افرادی که این بنده خدا را دیدند که این حرفها را زد تقریباً بیست سی نفر سی یا چهل نفر هم بودند دیگر یعنی حالا حداقل آن کسانی که این با خودشان چه می‌گویند اگر یکی از اینها دیده آخر مردیکه ما که تو را دیده‌ایم چطور آنجا دم از عدالت می‌زدی مرحوم آقا یک حرفی می‌زدند و این حرفشان خیلی عجیب بود می‌فرمودند مردم با عمل ما به سمت ما می‌آیند نه با حرف و با آن چرا که از ما مشاهده می‌کنند و با حرف ما نمی‌آیند و آن چه که باعث شد انبیاء و اولیاء موفق باشند در تبلیغشان همان عمل ایشان بوده که برخاسته از آن صفای باطن بوده این که الان دارد این گونه حرف می‌زند معلوم است که آن که در دلش است همه دکور است اگر واقعیت باشد واقعیت در این جا خودش را نشان می‌دهد حالا که یک مشکلی پیش آمده نیست در قالب خبری نیست آن که این در این جا است خودش را نشان می‌دهد آن که در این جا است پا روی حق گذاشتن، ظاهر سازی کردن، توجیه به هر نحوی برای غلبه بر مطامع ایجاد کردن و آلاً تو که نه می‌خواستی مثل بقیه که می‌گویند ما بلیط خارجمان باطل می‌شود نمی‌دانم نه این جور بود حالا مخدره منتظر بود یک حرف دیگری بود حالا همه بیچاره‌ها منتظرند نه کسی نمی‌دانم رو به قبله بود و خیلی جاها انسان می‌تواند رعایت کند بنده در جاهای خیلی عذیده‌ای این مسئله

که چطور افراد اینها به هر کیفیتی در این گونه موارد آن واقعیات که باید اینها را مد نظر قرار نمی‌دهند و پا روی حق می‌گذارند و در مقابلش هم دیدم که چگونه بزرگان در بدترین موقع از دیدگاه ما و در حساس ترین موقع، این که چیزی نیست این که یک قضیه شهر به شهر رفتن است قضیه مسئله ای نیست چطور این ها در مواردی که خطر برای اینها پیش آمده بود آن اصل را رها نکردند و از آن میزان تخطی نکردند چرا چون در همه اینها خدا را می‌بینند کسی که در اینها خدا را ببیند خیالش راحت است همین طور می‌نشیند پایش را هم می‌اندازد روی آن پایش می‌اندازد همان خدا گفته که باید در این جا و عدل را در پیش بگیرید خدا این را گفته من هم باید همین کار را بکنم هر چه می‌خواهد بشود بشود مرحوم پدر ما وقتی که آن خطر چشم برایش پیش آمد در آن جا افراد دیگری حق تقدم داشتند ایشان به بنده فرمودند من آخر این افرادی که آمدند بنده می‌روم برای معاینه اگر بخواهید کاری انجام بدهید که من جلو بیافتم از همین جا برمی‌گردم این در حالی بود که یک قدم راه رفتن برای ایشان خطر بود یک قدم یعنی یک قدم راه رفتن احتمال داشت که آن سایر قسمت دوم بدن شبکیه آن هم کنده بشود و بیافتد و دیگر به طور کلی بستنش و لیزر کردنش ممتنع بشود همچنین خطری بود ولی می‌گوید من آخر مریضها باید بروم یعنی در همان نوبت در همان وضعیت خودش و وقتی که دکتر آمد دید ایشان گفتند که نوبت من کی است ایشان گفتند که شما از همه آنهایی که آمدند در این جا مقدم هستید به خاطر وضعیت خودتان اینجا دیگر او بود که تعیین کرد نه ایشان حتی گفته بود شما باید همین الان بروید در اتاق عمل منتهی چون آزمایشات انجام نگرفته بود راجع به قلب و اینها فقط به خاطر این به تأخیر انداختند حتی به ایشان گفتند یک قدم از پله پایین رفتن برای شما ضرر دارد از همین جا باید

گذاشت شما را در ویلچر و برد در اتاق این طور بود مسئله ببینید این را می‌گویند یک ولیّ الهی کی مسائل را از دیدگاه واقع می‌بیند ارتباط مسائل را به خدا می‌بیند فوقش هم می‌گوید اگر یک وقت کور شدم، شدم مگر قرار بر این است که همیشه آدم بینا باشد یک قضیه دیگر هم همین رفیق شفیق ما که چشم ایشان را عمل کرد همین به من یک جریان دیگری را گفت از یک فرد دیگری درست عکس این درست نقطه مقابل این آن وقت این فرد این دو قضیه را در کنار هم قرار می‌دهد و بعد چه می‌گوید این فرد به من می‌گوید اگر قرار است کسی در این دنیا پاسدار دین باشد پدر تو است مردم کاه چون من همه را دیدم چون با همه بودم و او یک فردی است که همه افراد به او مراجعه می‌کردند و می‌کنند همه اشخاص از هر صنفی و از هر طبقه‌ای خب این قضیه این چیست این آن برخورد این به اصطلاح این برخورد و این قضیه و مسئله روشن می‌شود که چه مقدار از مسائل به مسائل دکور برمی‌گردد و چه مقدار به حقیقت و واقعیت برمی‌گردد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بحث مثل افلاطونی یک بحث خیلی مهم و در عین حال پرمطلبی است و طبعاً مواردی در نظر هم هست اگر بخواهیم من الان به نظرم آمد که اگر اول این را شروع بکنیم بعد که چون بی ارتباط نیست آن مطلب با این بحث ولی اگر بخواهیم این بحث را شروع کنیم احتمالاً به تعطیلات کشیده می‌شود آخر سال و آن چه که مورد نظر شما است انجام نمی‌شود گرچه بهتر این است که بعد از این باشد پس بنابراین فعلاً بایستی این را مطرح نکنیم.

به نظرم اگر این را بعد از این شروع بکنیم بهتر است چون قضیه مثل

افلاطونی برمی‌گردد به سلسله علل طولیه و اگر این باشد بهتر است بله خب حالا می‌خواهید همین این را فعلا مطرح می‌کنیم و انشاءالله که در ضمنش از آن مطالب هم عرض می‌کنیم بحثی که راجع به مثل افلاطونیه مطرح شده از زمان سابق این مطلب بوده یعنی از خود زمان افلاطون و قبل از افلاطون که سقراط ایشان پایه گذار مسائل اشراق بودند راجع به عالم مثل مطالبی دارد و این مسئله را ما باید توجه داشته باشیم که مطالبی که از حکمای یونان اینها به دست ما رسیده است این اسم یونانی یک قدری مسئله را برای ما مستغرب قرار داده و با یک دیدگاه نامناسبی ما به این مسائل نگاه می‌کنیم اگر این اسم و پسوند را شما از این عنوان بردارید حکمای قدیم بگویید ذهن خیلی استیحاخی از برخورد با این مطالب و این مسائل ندارد البته این یک مسئله‌ای است که متأسفانه دامن جامعه علمی را گرفته است که توجهش به مبانی توجه به ظاهر و اعتبارات است و همین مسئله است که نمی‌گذارد ما رشد کنیم و فکرمان باز بشود و نسبت به مسائل دیدگاه بهتری داشته باشیم همین که احساس بشود یک مطلبی از یک جایی که به نظر قدری ناآشنا می‌آید رسیده است فوراً در مقابل او ما می‌ایستیم و با یک دیده تحقیر به او می‌نگریم گرچه آن مسئله صحیح باشد و همین که یک مطلبی از یک شخصیتی مورد قبول و مورد پذیرش است به دست می‌رسد در همان اول نفس در قبال آن مطلب تعظیم می‌کند و خاضع می‌شود در حالتی که دو زار این مسائل ارزش ندارد تا وقتی که یک شخص پست و مسئولیتی پیدا نکرده در خیابان راه برود مردم جواب سلام او را هم نمی‌دهند ولی همین که یک موقعیتی پیدا می‌کند همین که همه گوشها هیچی دماغ و دهانشان هم تبدیل به گوش می‌شود و پرده صماخ و آن اعصاب شنوایی و خیال این همان کسی است که دیروز فرض کنید که در خیابان راه می‌رفت و یک کت و یک شلوار پوشیده

بود دیگر این که دیگر و اصلاً شما را نمی‌شناختی که فرض کنید که این چند سانت قدش است و وضعیت او چطور است حال چه شده که باید همه در مقابلش خاضع بشوند و کسی نباید صحبت بکند اما اگر یک مسئله ای از یک شخص دیگری بخواهد بشود نسبت به او موضع می‌گیرند و نسبت به او اگر یک شخص عادی باشد کلاهی باشد یا این که فرض بکنید که طلبه ای باشد که شخص معروفی نباشد دیدگاه از اول یک دیدگاه بی اعتنا گونه است نسبت به مسئله و این صحیح نیست این طرز تفکر و این بینش و این دیدگاه دیدگاه یک فرد علمی نیست

مرد آن است که گیرد اندر گوش بر نوشته است پند بر دیوار
 بسیاری از مطالبی را که انسان می‌تواند استفاده کند مطالبی است که دیگران گفته اند و افراد دیگر رسیده‌اند من یک کتاب روانکاوی بود از یک روانکاوی که فعلاً هم حیات دارد و یهودی است و بسیار فرد معتقدی است و در اتریش است من یک وقتی این را مطالعه می‌کردم و یک مطالبی هم نوشته بودم و الان نمی‌دانم که آن کتاب کجاست قرار بود روی آن به اصطلاح بررسی بشود و اصلاً به طور کلی یک تطبیقی بین روانکاوی اسلامی و روانکاوی غربی ما انجام بدهیم یعنی با آن تمهیدات ولی دیگر آن مسئله عقیم ماند من وقتی که این کتاب را مطالعه می‌کردم می‌دیدم عجیب بسیاری از دیدگاههایی که این نسبت به اتصال انسان با مبدأ مطرح می‌کند چیزهای است که ما به او اعتقاد داریم چیزهایی که خود ما اعتقاد داریم حالا یک فرد یهودی است حالا تا می‌گوییم یهودی یعنی تمام شد دنیا دیگر به آخر رسید، نه یهودی ممکن است که یک مطالبی را بگوید که مطابق با حق باشد، یک نصرانی ممکن است مطالبی را بگوید که مطابق با حق باشد یک بودیسم ممکن است یک مطالبی را بگوید که مطابق با واقع باشد همه

اینها انسانند همه اینها بندگانند و همه اینها نفس دارند و همه اینها به مقدار صفا و خلوصشان می‌توانند کسب فیض کنند و کسب فیض فقط اختصاص به بنده و امثال بنده ندارد نخیر همه افراد هستند که اینها به مقتضای خودشان و مقتضای نفس خودشان و میزان اتصال خودشان و میزان استضعاف خودشان می‌توانند به بعضی از مطالب و مبانی برسند و در خیلی از این مواردی بود که من همین طور حواشی یادداشت می‌کردم می‌دیدم که مسئله مطلب غلطی نیست ولیکن مطلب ما فوقی وجود دارد و آنها را به اصطلاح می‌بایستی که باید مورد توجه قرار بدهیم خب این دیدگاه اگر در ما پرورش پیدا بکند چقدر قضاوت‌های ما عوض می‌شود چقدر مسائل فرق خواهد کرد چقدر به پدیده‌ها و حوادث به دیده دیگری نگاه می‌کنیم دیدگان ما چقدر باز خواهد شد نفس ما چقدر سعه پیدا خواهد کرد و در ارتباط با افراد و اشخاص دیگر خودمحور نخواهیم بود خود محوری را کنار خواهیم گذاشت و باب حقایق را برای همه باز خواهیم کرد و خود را جزئی از این دریای متلائم خلائق که برای هر کدام از اینها نصیب خاص مفروضی وجود دارد می‌بینیم نه حاکم و مقدر و مشرف بر این دریا در حالتی که خودمان قطره‌ای بیش نیستیم تازه اگر آن قطره باشیم این به اصطلاح مسائل لذا ما در مطالب فلاسفه و حکمای یونان ما به مطالبی برخورد می‌کنیم که این مسائل مسائلی است که حاکی از کیفیت اتصال نفس آنها با عالم غیب است و به واسطه آن اتصال است مگر این حکمای یونان در سلسله تاریخ و بستر خلقت آدمیان نبودند مگر اینها در همان زمانهایی نبودند که پیغمبران هم بودند مگر اینها در زمانهای لقمان و امثال لقمان و موسی و عیسی و فرض کنید که ادريس و اینها نبودند مگر آنها انبیاء نبودند خب اینها هم افرادی بودند که متصل بودند و دارای عقل و ارتباط و حال بودند اینها هم اهل مراقبه بودند اینها هم اهل سلوک بودند و به

میزان سلوکشان و صفای خاطرشان اینها مطالب را ادراک می‌کردند همین که اسم حکمای یونان می‌آید یکدفعه می‌گویند آقا این حرفها چیست ما نمی‌گوییم همه این مطالب صد درصد درست است ولی چه کسی همه مطالبش صد درصد درست است شما بیایید بگویید کدام فقیهی همه مطالبش صد درصد درست است آن فقیهی که صبح یک فتوا می‌دهد غروب فتوایش را عوض می‌کند همه مطالبش درست است آن مفسری که امروز یک تفسیر می‌کند فردا تفسیرش را تغییر می‌دهد همه مطالبش درست است خب یا این است یا آن است دیگر این که معنی ندارد چطور شد فقط این چوب و چماق تکفیر باید بر سر حکمای یونان بخورد اینها مطالبشان مطالب خلاف است مطالب از یونان نه مطالب همین الان چرا یونان فرض می‌کنید که همین الان در روز شنبه نمی‌دانم چندم ربیع است جمادی است نمی‌دانم جمادی است در روز شنبه ۱۴۳۱ در جمادی فرض کنید که یک شخصی به نام افلاطون هست و می‌گوید که آقا نظر من این است خب شما چه می‌گویید بنده هم اهل یونان هستم آن آقا می‌گوید و نه اهل غیر یونان من اهل همین قم و مدرسه فیضیه و همین جا هست بسیار خب حالا یا حرفت درست است یا غلط است دیگر حالا اگر یک فقیهی فرض بکنید که در زمان برگردد به عقب و زمان یونان برسد شما نسبت به او چه نظر می‌دهید همین مطالب را و همین کتابها را فقط یک زمان در این جا برداشته شده این جا است که خیلی از مبانی عوض می‌شود خیلی از مطالب تغییر پیدا می‌کند و آن پرده تحجری که دیدگان ما را گرفته است در زمان در این جا آمده فاصله شده آن زمان کنار می‌رود و خود اصل و واقع مطلب و حقیقت قضیه و لب مسئله آن برای انسان حاصل می‌شود و دیدگاه انسان را نسبت به واقعیت روشن می‌کند و نفس انسان را پذیرای برای همه نوع مقابله با حقایق می‌کند

آن چه که مهم است نفس است نفس باید در این مسئله به یک مقام امن و اطمینانی بخواهد برسد مهم این است حالا این مطلب یا درست است یا غلط است این یک مسئله‌ای است که جایگاه خودش را دارد یکی می‌آید اثبات می‌کند یکی می‌آید نفی می‌کند آن چه که برای ما از برخورد با این مطالب باید به دست بیاید آن عبارت است از آن تأثیری که ابتداً این قضایا باید روی نفس ما داشته باشد یعنی این مسائل به عنوان یک مسئله فلسفی باید باعث بشود که نفس ما به نحوی متحول و متغیر بشود که نسبت به تاریخ ما بتوانیم یک قضاوت بی‌طرفانه بکنیم نسبت به اجتماع قضاوت بی‌طرفانه داشته باشیم نسبت به مسائل سیاسی باید قضاوت بی‌طرفانه‌ای باید داشته باشیم نسبت به مسائل فقه و اجتهادی باید قضاوت بی‌طرفانه داشته باشیم نسبت به هر کسی قضاوت باید بی‌طرفانه باشد من وقتی که این کتاب رساله صلاه جمعه مرحوم آقا را شروع کردم آن چه فقط در نظر من بود امام صادق بود و بس والله العظیم قسم می‌خورم والله العظیم به نفس مبارک امام صادق علیه السلام قسم می‌خورم که وقتی من این کتاب را باز کردم فقط و فقط امام صادق بود و هیچ چیز دیگر نبود با این دیدگاه شروع کردم و بعد به یک جاهایی رسیدم که رفقا به من اعتراض می‌کردند که آقا شما خیلی دیگر حالا آنها این حرف را نمی‌زدند ولی زبان حالشان خیلی داری جسارت می‌ورزی در ارائه مسئله و مقابله با مطلب آیا این عبارتهایی که شما این جا نوشتید بیاورید الان رفقای که حتی به من اعتراض می‌کردند این جا حضور دارند که آقا عین این عبارتها را بیاورید گفتم ما در مطالب با کسی تعارف نداریم فقط آن که مقابل ما است امام صادق است والسلام ما باید به او نگاه کنیم و همه ما پدر ما را به این سمت دعوت کرد و من این حالت خودم را و مواجهه خودم را لذا شما می‌بینید در قضایا و حوادث و پدیده‌هایی که اتفاق می‌افتد شما

می‌بینید من هیچ وقت تا آن جایی که خدا توفیق داده باشد لأبرء نفسی نه آن را نمی‌توانم بگویم که در بعضی از موارد پای نفس در کار نبوده تا آن جایی که توفیق از طرف او بوده تا آن جایی که توفیق از طرف او بوده شما مشاهده کردید که این طور نبوده که ملاحظات در کار باشد ملاحظات به اصطلاح دنیوی اگر ملاحظه‌ای بوده در راستای همان تحصیل رضای او باید انجام بشود نه ملاحظات دنیوی و مصالح دنیوی و این حالت را بنده از کیفیت ارتباط و روش سلوکی مرحوم والد نسبت به خودم می‌دانم اگر کسی نمی‌داند بنده می‌دانم که ایشان من را به این نحوه می‌کشاندند و دعوت می‌کردند و راهنمایی یک مقاله ایشان می‌نوشتند بعد به من می‌گفتند که من در این مقاله برو ببینی کجای این مقاله اشتباه کردم بقیه می‌گفتند خواهش می‌کنیم، این حرفها چیست شما بزرگتر از این هستید ولی من نه من می‌گفتم که شاید یک اشتباه کردند بلند می‌شدم می‌رفتم مقاله را نگاه می‌کردم و آن اشتباه را به دست می‌آوردم و ایشان تصحیح می‌کردند در مباحثاتمان وقتی که ما با ایشان به اصطلاح بحث و این چیزها داشتیم کاملاً راه را برای یک بحث آزاد ایشان برای ما باز نگه می‌داشتند بله در یک جا بود ایشان می‌گفتند در اینجا دیگر عقلت نمی‌رسد چرا این جا مسئله این است مواردی اتفاق می‌افتاد که ما به یک مطلب می‌رسیدم البته مسائل اجتماعی و سیاسی در طرح مسائل سیاسی به یک جا می‌رسیدیم ایشان می‌فرمودند گرچه شما این را می‌گوی ولی این گونه عمل کن یعنی دیگر مسئله تمام است این جا دیگر مطلب ماوراء بحث هست لذا اگر غیر مرحوم پدرمان بود می‌گفتم برو پی کارت ولی به ایشان می‌گفتم چشم ولی قبل از این که به این حد برسیم نه کاملاً مسئله آزاد و در برخی از موارد ایشان اعتقاد و نظر فقهیشان برمی‌گشت من الان برای اولین بار است که می‌گویم برای شما گاهی اوقات برمی‌گشت خب چرا

یک مرتبه ایشان به یک نفر گفته بودند این مسئله را گفته بودند من از او شنیدم در حالتی که اصلاً برای من مسئله‌ای نبود ما هم مثل سایر افراد حالا او خیال می‌کرد که من امام پانزدهم هستم آن یارو خیال می‌کرد می‌گفت من از پدر شما راجع به شما شنیدم خب شنیدی حالا من نه یک نفر دیگر شنیدم شما چیز مهمی نشنیدی گفت من از پدر شما شنیدم که راجع به شما گفتند چه اشکال دارد که بعضی از بچه‌ها از پدر بهتر بفهمند من گفتم نخیر آقا بنده خاک طویله پدرم هم نمی‌شوم بیخود شما این را برای ما به حساب نگذار آن چه را که می‌فهمم از ایشان می‌فهمیدم و این مسئله تواضع نیست چون در من تواضع نیست تواضعی که جنبه نفاق دارد و مردم می‌کنند نه تواضع خوب است ولیکن نه این که از آن جنبه حقیقی خودش خارج شود و تبدیل شود به جنبه نفاق تواضعی که یک لبخندی بکنند وقتی که یک حرف از آدم بشنوند همچنین اخم بکنند که آدم دو متر پرت شود آن طرف نه آن تواضع نیست آن خیمه شب بازی است تئاتر است اسمش تواضع است من در این حرفها نیستم ولی مسئله این است که این کلام ایشان یعنی آقا این فیض الهی جاری می‌شود حالا فرض کنید که یا از دریچه او من به آن شخص گفتم از کجا این مطلبی که به ذهن من رسیده از طرف خود ایشان نبوده این را شما از کجا می‌توانید بفهمید آن بزرگ که نمی‌آید این گونه بگوید آنها بزرگند آنها عزیزند آنها متینند آنها کریمند آنها دارای رفعت هستند بلند نمی‌شوند شاید آن که به نظر من و به فکر من رسیده آن انداخته در قلب من آن انداخته در فکر من متتها خودش را می‌کشد کنار که عجب عجب شما یک مطلبی دارید دست شما درد نکند برای ما چیز می‌کنید آن که زرنگ باشد می‌فهمد که آن الان و من در این مسئله دلیل دارم که در گاهی از اوقات می‌شد ما یک مسئله‌ای با ایشان بحث می‌کردیم وقتی که به نقطه آخر می‌رسیدیم و

صحبت نبود یک لبخند می زدند آن لبخند همه چیز را به ما می رساند همه چیز را به ما می گفت همه چیز را به ما می فهماند ما آن لبخند را که می دیدیم می رفتیم پی کارمان بعد از یک مدت معنای آن لبخند را می فهمیدیم که آن قضیه چیست

تلمیذ: یعنی تعمداً اولیاء خدا اشتباه می کنند؟

استاد: اشتباه نه یعنی در مقام نفس و در مقام ظهور نمی خواهند آن حقیقت را بیاورند به خاطر ادب است که اشتباه با امام نگیرند. یک وقت مردم نیایند و خیال کنند که امام اشتباه نمی کند امام عصمت دارد و باید این عصمت حفظ بشود او وظیفه اش است فرض کنید که امیرالمومنین تأدباً بیاید به من امیرالمومنین نگویند حق ندارد لقب امیرالمومنین باید باشد و خود امام زمان هم نمی تواند به خودش امیرالمومنین بگوید امام زمان به ما می فرماید باید به جدم این لقب گفته بشود و روی این حساب تکلیف الهی است و ائمه نمی توانند اشتباه کنند ائمه نمی توانند خلاف کنند وقتی که امام صادق علیه السلام در آن مجلس که نعمان بن ثابت ابوحنفیه این حضور داشت و آمدند با یک حالت گفتند که چه مردم راجع به ما می گویند که ما علم غیب می دانیم من الان کنیزم آمده این حرف من را عمل نکرده می خواهم تنبیهش کنم خودش مخفی کرده و دنبالش می گردم ولی پیدایش نمی کنم آن وقت مردم می گویند ما علم غیب داریم ما اطلاع داریم وقتی که این حضرت گفت الان یک مسائلی است که روی این روایت خیلی مانور می دهند یعنی یکی از مسائل این است ولی خب چرا ذیل روایت را نگاه نمی کنید وقتی که رفتند بیرون مجلس تمام شد و منقضی شد دو سه نفر از اصحاب تا آن جایی که در نظرم است یکی از آنها ظاهراً داوود رقی بود که رفتند و بعد از ده دقیقه برگشتند و رو کردند به حضرت گفتند یا بن رسول الله ما که می شناسیم آخر این چه حرفی بود شما زدید حضرت فرمودند

این آیه را نخوانده اید و کُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲﴾ این همان خنده آقا است و این کل شیء احصیناه فی امام مبین همان لبخند است حضرت فرمودند فلانی در مجلس بود باید تقیه می‌کردم اگر حضرت بلند شوند بیایند و خلاصه غیر از آن چه که هست یک چشمه دیگر نشان بدهند می‌دانند این مرتیکه بی دین لامذهب حرام زاده این چطور غلیان پیدا می‌کند آن احقادش و آن کینه‌هایی که در دل دارد نسبت به امام و بلند می‌شود به سعایت کردن ولی هنگامیکه این جور گفتند طرف فکر می‌کند حضرت مثل خودمان است و از نظر اجتماعی و ارتباطات اجتماعی خیلی با ما فاصله ندارد و الا اگر این بگیرد بنشیند و پنجاه نفر هم گرفتند نشستند و حضرت بیاید یک چشمه دو چشمه سه چشمه یکی پس از دیگری بیاید نشان بدهد این بدبخت همان جا بلند می‌شود می‌رود پیش منصور به سعایت کردن و می‌گوید چه کار داری می‌کنی این دارد همه زندگی را می‌بینید و می‌داند در این دنیا چه خبر است این را قبول ندارد آن را قبول دارد، مرامش و مکتبش چیست؟ تمام اینها فقط به خاطر این که آمد یک حرف یکخورده بالاتر زد یک دو نفر بیشتر به او توجه کردند نفس نفس است دیگر فرق نمی‌کند چه شما روی این نفس کلاه بگذارید چه روی این نفس عمامه بگذارید یکی است عمامه باعث تطهیر نمی‌شود والا عمر سعد هم عمامه داشت یزید که آمد پسر پیغمبر را کشت ایشان عمامه داشت. ابن زیاد و شریح قاضی عمامه داشتند، کسروی‌ها و سید ضیاءالدین طباطبایی اینها عمامه داشتند، سید نصرالله تقوی سید حسن تقی زاده اینها عمامه داشتند دیگر اگر قرار باشد عمامه بیاید انسان را تطهیر بکند، انسان از فردا عمامه می‌گذارد و بعد هم

یکراست می‌رود در بهشت، نه آقا جان عمامه این کار را نمی‌کند عمامه تازه وسیله است برای این که آن چه که در نفس است بتواند ظهور و بروز پیدا بکند امام صادق در آن جا با این عملشان تقیه کردند، تقیه یعنی انجام دادن یک فعلی برای حفظ و صیانت از مصالح اخروی با پوشش غیرواقعی و غیرحقیقی حضرت می‌فرمایند و کل شیء احصیناه فی امام مبین من از ملک و ملکوت تا روز قیامت خبر می‌دهم آن وقت نمی‌دانم کنیزم رفت پشت دیوار قایم شده این خنده دار نیست که آقایان می‌گویند: امام علم غیب ندارد. بحث در مثل افلاطونیه بود و اینکه مسئله‌ای است که برمی‌گردد به سلسله علّی از علم عنایی یعنی اصل و حقیقت این پدیده و تفکر مثل افلاطونی که از او تعبیر به مثل الهی هم در بعضی از تعبیر شده این به علم عنایی برمی‌گردد که علم عنایی در ذات الهی قبل از تکون عالم خلق این به چه چیزی تعلق گرفته و این وجود علمی اشیاء در ذات الهی به چه نحو بوده است این به این برمی‌گردد آن شکی نیست که بالاخره عالم کون و فساد این محتاج به بستر زمان است و زمان یکی از علل موثره در این تکون است همان طوری که مکان نیز به همین کیفیت است و طبعاً زمان حقیقت متدرج الحصول است و باید این حقیقت، حقیقتی باشد که در آن انمحاء آن و تولد و تکون آن بعد باید باشد و از این انمحاء و تکون جدید تعبیر به فساد آورده می‌شود که تعبیر به فساد البته تعبیر صحیحی نیست و راجع به این مسئله انشاءالله عرایضی هست گرچه مطالبی را که در باب حرکت جوهری عرض کردیم و اختلاف این مبنا با آن چه که مورد نظر هست در این درک صحیح این فصل بسیار موثر خواهد بود یعنی کیفیت ارتباط ربط بین حادث و قدیم در قضایا و در پدیده‌ها و همین طور در درک صحیح از حرکت جوهریه و همین طور در اشکالی که بر حرکت جوهریه است بر مبنایی که عرض شد این مسائل

ما را بسیار کمک خواهد کرد تا این که ببینیم آیا آن چه را که این بزرگان به عنوان مثل الهی در علم عنایی حق مطرح کرده‌اند آیا به همین کیفیت است یا این که صورت دیگری دارد و شکل دیگری دارد.

تلمیذ: اگر ولی تأدباً اشتباه کند تمیز ولی از غیر ولی برای شخصی که جاهل به ولایت است چگونه است؟

استاد: آن کسی که ولی است اگر در یک جا اشتباه بکند صد جای دیگر درست می‌کند و برای آن کسی که بخواهد به حق برود آن خودش آن چه را که در جای خودش باید مطلب به او برسد خواهد رساند این جا دیگر اشتباه نمی‌کند و در ضمن می‌آید برای این که چه خود او نسبت به راهش دچار تزلزل نشود یا نسبت به او نه ولی نسبت به اطرافیان و اجتماع دچار مفاسدی نشود در بعضی جاها اشتباه هم می‌کند ولی برای کسی که آن می‌خواهد به دنبال مطلب و به دنبال حق برود و همچنین در عرضه شخصیتی خودش به عنوان فردی که اطلاعی مافوق اطلاع سایرین دارد نه ممکن است مطالبی را بیان کند این طور نباشد که همیشه در مقام خفا باشد آن دیگر تشخیصش با خودش است که در کجا اشتباه کند و در کجا به همان باطن و واقع خودش عمل کند ما نمی‌دانیم چون ملاک در دست ما نیست که بفهمیم که این الان در این جا تعمداً این اشتباه را کرده یا نه آن چه را که با ملاک در دست ما هست آن ملاکاتی است بیان کردند هر شخصی یا اتصال قلب باید باشد یکی از ملاکها یا اطلاع بر مسائل علمی باید باشد به حقیقت خودش و واقعیت و رعایت موازین شرع باید باشد در رفتارها و در فراز و نشیب‌ها مثلاً فرض بکنید که یکی از مواردی که همه می‌دانند که چه مطالبی قبلاً صحبت می‌شد راجع به افراد و چه مسائلی مطرح می‌شد و چه قضایایی نسبت داده می‌شود که فلانی کیست چطور است اتصال

دارد از عالم غیب خبر دارد عارف کذا و کذا است ولی در قضایا و مسائلی که اتفاق افتاد همه دیدند که مسائل نفسانی عمل شد یعنی روشن تر از این دیگر چیزی نبود یعنی اگر این را ما نفهمیم اصلاً به طور کلی باب بسته یعنی برای بنده بعد از ۵۴ سال اگر این قضیه بگویم که نه شما نفهمیدید پس اگر من نفهمم یعنی هیچ کس نمی‌فهمد

تلمیذ: مسائل نفسانی جداست از معاملات شرعی؟

استاد: بله

تلمیذ: چون بحث ولایت مافوق شرع است دیگر با ملاک شرعی که نمی‌شود ولایت را فهمید

استاد: نه حقیقت ورود ملاکات شرع در نفس آن شخص و شرع هم که شرع ظاهر نیست شرع منظور اتصال نفس و سرّ و ذات با ملاکات واقعی که بر اساس آن اتصال اعمال ظاهریه و افعال ظاهریه نشأت پیدا می‌کند و وقتی که شما فرض کنید با این نشستید و حالات و رفتار خودش را در موارد مختلف متفاوت دیدید در آن جایی که یک قضیه خوشایند پیدا می‌شود لبخند تا بناگوش می‌آید و شروع به تواضع می‌کند و صحبت و ما نیستیم و ولی وقتی که در آن جایی که خلاف می‌آید چنان تغیر پیدا می‌کند این ابرو که اصلاً یک وضعیت خاص تشکیل می‌دهد که جنابعالی دیگر نمی‌تواند حرف بزند نمی‌دانم تا این حرف بزند خفه شو و بروگمشو نصیبش بشود خب معلوم است که کشک است یعنی بیخود است شما وقتی که عمل امیرالمومنین را آمدی مقایسه کردی آمدی معاویه را دیدی حالا معاویه بگوید من ولی خدا هستم شما از کجا می‌فهمی شما می‌روید در دربارش چه می‌گوید جلوی چشم شما که عرق که نمی‌خورد نمی‌خورد، یزید می‌خورد ولی معاویه که جلوی شما نمی‌خورد پشت سر می‌رود می‌خورد عمامه

دارد بسیار خب ریشش هم تا این جا آمده در مسجد هم نماز هم می‌خواند یک ولاالضالینی می‌گوید که شش تا مثل شما فرض کنید که نمی‌تواند بگوید قشنگ نماز را با تمام اینها می‌خواند و بعد هم دست در جیش می‌کند به فقرا اتفاق می‌کند این چیزهایی که انجام می‌دهد عجب آدم خوبی است می‌گویند معاویه فلان است ما که چیزی ندیدیم والله حالا یزید نه آن یزید از آن اول معلوم بود که میمون و سگ باز و اهل شطرنج و این چیزها بود ولی معاویه خیلی پدرسوخته و کلک و حقه باز بود عین منصور دوانیقی و مأمون و این مأمون خیلی آدم فریکاری بوده اتفاقا آدم عالمی هم بوده مأمون فاضل بوده وقتی که شما می‌روید این چیزها را می‌بینید این قضایا اتفاق می‌افتند یکدفعه شما با او می‌روید در جنگ تا می‌روی در جنگ ضعیف شد برداشت آب را بست تا می‌بندد سوال پیش می‌آید چرا بست، چرا مردم و حیوانها باید تشنه باشند اینجا با مبنای شرع نمی‌خورد کارها را نگاه می‌کنی می‌بینی نمی‌خورد آن جا دیگر اتاق جنگ است این جا دیگر روی تخت سلطنت و پادشاهی و بذل و بخشش و نماز و لاالضالین خواندن نیست این از این طرف نگاه می‌کنی از آن طرف می‌بینی امیرالمومنین دستور می‌دهد بروند باز کنند وقتی باز می‌کنند می‌گویند نه اینها باید مثل ما استفاده کنند هان یکدفعه می‌بینی این آن مروت و مردانگی و عدالت رفته به جانش به او نرفته آن تظاهر بود عمروعاص موقعی که می‌خواهد بزند این جریان عمروعاص را خیلی باید رویش فکر کنید من این را می‌آورم در این جلد سوم از مواردی که راجع به تشخیص ملاکات است یکی این جریان این را بروید باید روی این قضیه خلاصه فکر کرد این جریان عمروعاص یک جریان عادی نیست جریانی است که آدم را به خیلی از جاها می‌تواند برساند یعنی این قضیه عمروعاص قضیه‌ای است که امیرالمومنین با زدن یک شمشیر جنگ صفین را

تمام می‌کرد این نمی‌کند این کار را انجام نمی‌دهد و با این انجام ندادن جنگ را بر علیه خودش تمام می‌کند با این ضربه نزدن این جا می‌فهمیم نه این قضیه از قضیه بستن آب مهمتر است در قضیه بستن آب حالا می‌شد این بجنگد آن بجنگد یک جوری مسئله را ولی این دیگر یک مسئله ای است که این را دیگر نمی‌شود کاری کرد این جا اگر شما این را از امیرالمومنین دیدی باید پشت سر او راه بیافتی وقتی آمد در خمیه هان یا علی این چه بود آدم رند این جا یقه را می‌گیرد یقه امیرالمومنین را باید این جا گرفت آن آدم رند آن آدم کیس یا علی این قضیه چه بود باید برای ما روشن کنی ما دیدیم خلاصه خب آن هم مثل معاویه ریش داشت آن عمروعاص چرا فلانت را درآوردی نشان دادی بابا خب آخر مگر تو نمی‌گویی من عمروعاص از اولیای خدا هستم مگر نمی‌گویی به مردم داری می‌گویی دیگر به مردم من کیم من فلانم من پیغمبر را درک کردم من جزو اصحاب بودم پس چرا شلوارت را کشیدی پایین تمام شد خداحافظ شما تو دیگر ولی خدا نیستی تو یک آدم درست و حسابی دیگر نیستی حالا می‌آید سراغ امیرالمومنین که این قضیه چه بوده این جا می‌رسد و امیرالمومنین اگر بگوید که نه اهلش هستی می‌آید بیان می‌کند می‌گوید بابا تمام این جنگها همه برای رسیدن به آن است

تلمیذ: برای ما که دوریم این را می‌شود از دور تاریخ را بررسی کنیم و آن افرادی که در محضر مولا امیرالمؤمنین بودند طبق فرمایش جنابعالی باید یک چند سال بی‌طرفانه نگاه به قضایا می‌کردند بعد ولایت حضرت را می‌پذیرفتند استاد: نه چند سال نمی‌خواهد آقا یک هفته با امیرالمومنین بودن می‌رساند یک هفته چند سال یک ساعت شما یک ساعت با امیرالمومنین بنشین بیطرف آنی که باید بیاندازد می‌اندازد بله یک ساعت بیطرف نیم ساعت ماهها نمی‌خواهد از

هر اشاره ابرویش یک علامت به انسان می‌رساند از هر خنده‌اش یک نشان به انسان یاد می‌دهد از هر کلامش از هر خطورش از هر حرکتش از هر در زدنش از هر آوردنش اولیاء خدا نیاز ندارند این که می‌گویند افراد باید بنشینند مدت‌ها این برای ماها و عوام و فلان است و الا اگر بلند شود انسان برود و پیش امام علیه السلام بنشیند آخر ما داریم امام را با خودمان مقایسه می‌کنیم بابا امام ولی است ولی مسلط بر نفوس است، ولی مسلط بر ضمائر است، ولی مشرف بر حقایق و بواطن است، امام صادق مشرف است، امام صادق تمام زوایای مخاطب در دست او است وقتی احساس بکند بر این که او دنبال مطلب است آن طرف از هزار تا شق القمر برایش با همان یک نگاه بالاتر است قضیه مسئله امام این که می‌گویند بلند شویم بگردیم بخاطر ضیق خناق است که می‌گویند بروید بگردید به خاطر این که هر کسی فردا نیاید بگوید که بند هم یک نظر انداختم نمی‌دانم من هم این کار را می‌کنم این همه شعبده باز و حقه باز و منافق و این حرفها وجود دارد دیگر این همه وجود دارد البته بنده بیش از این نمی‌گویم که ما بعد از مرحوم آقا چه دیدیم این حرفها برای این زدم آن افراد غریبه‌ای که می‌گفتند که ما بر نفوس اطلاع داریم ما بر ضمائر اطلاع داریم ما بر مسائل اطلاع داریم و با این حرفهای خودشان فریفتند و گول زدند و به انحراف کشاندند چطور نفهمیدند آن وقتی که دارند از ایشان آتو می‌گیرند بفهمند چرا نفهمیدند چطور نفهمیدند که آن چیزهایی که الان قایم شده و دارد از اینها آتو می‌گیرد و مسائل را چطور آنها را نفهمیدند هان به گفتن که نیست فرض کنید که آدم یک چیزی بگوید که ما اشراف بر نفوس داریم شما که اشراف بر نفوس داری چطور غرض آن میزبانت را نفهمیدی چطور نفهمیدی دارند چه دامهایی می‌اندازند برای این که افراد را به جاهای دیگر بکشاند مگر نمی‌گویی ما مگر ما مدعی نیستیم من به یکی از این

افراد که همین مطالب را می‌گفت دید جلوی ما که دیگر نمی‌تواند ما که دیگر جزو قضیه هستیم، گفتم مگر شما مشرف نیستی گفت آره گفتم من چه نیتی کردم من یک نیتی کردم هر چه چرتکه انداخت این چه حرفی است داری می‌زنی آقا چه مسائلی داری می‌گویی هر چیزی یک حسابی دیگر آخر آدم امروز توانستیم دو نفر را بفریسیم فردا این فریب را رو می‌شود فردا این حيله ما رو می‌شود برای فردا چه فکری کردی

تلمیذ: فی الجملة .. مثلاً در مقام تلویح باسم بعضی وقتها این حال برای ما به دست می‌آید

استاد: عمه بنده هم همین طور است یک شب خواب می‌بیند فردا چه کسی است که نبیند فی الجملة پیدا می‌شود خب بله فی الجملة ولی حالا یک وقتی فرض کنید که در صد تا مورد دو تا مورد است یک وقتی می‌بینی در صد تا مورد دو تا مورد این طرفی است ۹۸ تای آن چرت است پنجاه تا شصت تایش چرت است بله شما یک وقتی یک خوابی می‌بینی بله برای من هم گاهی اوقات فرض بکنید که از این تصورات و تخیلات و از این حرفها پیدا می‌شود برای شما هم پیدا می‌شود برای هر کسی خلاصه این مسئله هست این غیر از این است که فرض بکنید که انسان در ارتباط با ولی الهی ببیند نه این طرف این است این این کاره است وقتی که فهمید این کاره است حالا در یک جایی یکدفعه اشتباه کرد این دیگر نمی‌آید اساس را از بین ببرد می‌گوید به جهتی بوده یک علتی داشته خود آدم می‌فهمد و رد می‌کند و رد می‌شود والا اگر آدم یک اشتباه یک درست یک اشتباه من هم خودم همین هستم دیگر یک اشتباه یک درست دو تا اشتباه یکی درست سه تا اشتباه یکی درست خب اینها که الی ما شاء الله ما در عمرمان دیدیم نه ادعای ولایتی کردند بیچاره‌ها نه چیز بنده کسی را می‌شناختم که در

همین جا شما هم می‌شناختید به رحمت خدا هم رفته خب هر استخاره‌ای که می‌کرد می‌گفت خود بنده در مجالسی حضور داشتم افرادی می‌آمدند از سیر تا پیاز آن مورد را می‌گفتند یک موردش هم من نشسته بودم یک شب جمعه‌ای بود دو سه نفری بودند خیلی با آنها چیز نداشت یک جوانی آمد گفت که من یک دختری را می‌خواهم اتفاقا پدر و مادرم هم مخالفند می‌خواهم ببینم می‌توانیم انجام بدهیم یا نه این یک کاغذ درآورد یک اعدادی را شروع کرد به نوشتن یک دو سه دقیقه طول کشید حالا می‌گوید ولی خدا چیست بدهید من یک دو سه دقیقه طول کشید یک چیزهایی نوشت گفت موردی که شما می‌خواهید بروید چشمش این جوری است یک سیاهی در سفیدی سمت چپش هست یکدفعه آن جوان دهانش باز ماند خب این در کجای این کاغذ این آمده مگر این آینه است که این چشم دختر را در فلان شهر نشان بدهد و این طور است و یک عیب دیگری دارد و در ضمن بدان که الان کلیه سمت چپ او ناراحت است فوراً به دکتر مراجعه بکن و این برای تو خوب است بعد از یک ماه دیگر یک قضیه پیش می‌آید بین فامیل او و بین فامیل تو این نغار برطرف می‌شود و این وصلت انجام می‌شود غصه نخور خب همین طور شد شما از یک ولی خدا دیگر چه می‌خواهید بالاتر از این چه می‌خواهید بیچاره نه می‌گفت من ولی خدا هستم نه هیچی دیگر هیچی نمی‌گفت حتی راجع به بنده هم گفت، خوب است؟ من دیگر توضیح نمی‌دهم ولی وقتی که همین شخص را من وقتی که ملاحظه می‌کنم می‌بینم که در آن جایی که باید تسلیم تقدیر خدا باشد آن جا به یک جور دیگر عمل می‌کند تمام شد این آدم خوب و صالح است ولی آن یک مسائل دیگر است حالا آدم می‌آید مرحوم آقا مشاهده می‌کند و چه می‌گوید؟ می‌گوید این ولی است این که می‌گویم ملاکات شرع در نفسش این حک شده باشد و اتحاد

به نحو وحدت و عینیت پیدا کرده باشد آن خودش را نشان می‌دهد آن نیازی به این مسائل ندارد برخوردها و جهت گیریها، یک ملاک شرع من به شما بگویم و آن اینکه اگر کسی در حال خطبه کردن زنی می‌باشد کراحت دارد انسان آن دختر را خواستگاری کند و وارد این خطبه شود، در حالیکه وقتی دارم با چشمم دارم می‌بینم یک همچنین قضیه انجام گرفته چه بگویم تمام شد این چیزی است که در توضیح المسائل این را نوشته‌اند دیگر که وقتی پسری فرض کنید که یک موردی را می‌خواهد و صحبت هم شده و هر دو طرف بر این مسئله متمکن شدند یعنی قرار گرفته‌اند یک شخصی بلند شود بیاید بگوید نه آقا آن دختر را برای پسر من انتخاب کنید معلوم است بابا این دکان و دستگاه است این که دیگر نیازی رمل و اسطربلاب انداختن ندارد ولی در یک جای دیگر همین ولی الهی که می‌بینید برای فرزند خودش آن چنان عمل می‌کند که انسان می‌گوید این اصلاً قصد دشمنی با فرزندش را دارد والا این جوری عمل نمی‌کرد یعنی به نحوی برخورد عادلانه و از روی واقع و حق است که اصلاً به ذهن انسان خطور نمی‌کند که می‌خواهد جانب بگیرد و فقط رعایت مصلحت و مشیت الهی را دارد در این جا در نظر دارد برای خودش قرار می‌دهد آدم یونجه نخورده می‌فهمد آن چه که برای ما ارزش داشت حالات مرحوم آقا رضوان الله علیه اخبار از غیب و اینها نبود اخبار از غیب را از دیگران هم شنیدم اینها خیلی از افراد هستند آن چرا که برای ما مهم است تست کردن ایشان در این موارد بود که ما می‌دیدیم که این نفس نفسی است که با عالم ملاکات وحدت پیدا کرده مخلص شده نه مخلص متواضع نیست حقیقت او حقیقت صدق شده این برای ما ارزش داشت ولی با غیر از اینها نه چیز نداشت.